

این چه غوغاست که در قافله برپا شده است
این چه عشقیست که مجنون همه شب تا به سحر
این چه دردیست که هر دل چو به دامش افتاد
این چه موجیست که تا پنجه به دریا افکند
این چه یاریست که تا پرده ز رخسار درید
این چه نوریست که از تابش آن دیده کور
این چه طرحیست بر این گنبد مینا ز ازل
سرّ این راز تو از جانب بیگانه میپرس
چون خدا قافله بی قافله سالار بدید

این چه شوریست که در سینه هویدا شده است
سر به محراب دل و دامن لیلا شده است
بی نیاز از همه درمان و مداوا شده است
دُرّ گم شده برون از کف دریا شده است
عالمی در طلبش غرق تمنا شده است
باز گردیده چنین روشن و بینا شده است
که جهان غافل از این حل معما شده است
کشف این راز به میلاد مسیحا شده است
به جهان آمده در صورت عیسی شده است

